



گفت‌وگوی «جوان» با برادر حاج عباس سرخیلی از مؤسسان ادوات و توپخانه سپاه به مناسبت اربعین در گذشتش

## حاج عباس با طایفه‌اش یک تیپ تشکیل داده بود!

**■ احمد محمد تبریزی**
حاج عباس سرخیلی از فرماندهان بدون ادعا و دلسوز دوران دفاع مقدس بود که از اولین روز جنگ مشغول دفاع از میهن شدو تا پایان جنگ در جبهه‌ها حضور مخلصانه‌ای داشت. متأسفانه ۴۰ روز پیش حاج عباس سرخیلی به دلیل ابتلا به ویروس کرونا از میان ما پر کشید و به دوستان شهیدش پیوست. خبری تلخ که دوستان و هم‌زمانش را در غمی عمیق فرو برد و خاطرات ماندگار زیادی را برایشان زنده کرد. به مناسبت چهلمین روز درگذشت این یادگار دفاع مقدس، با برادرش سردار حمید سرخیلی که در طول دوران دفاع مقدس هم‌زم بودند به گفت‌گو پرداختیم تا بیشتر با خدمات و تلاش‌های حاج عباس در جبهه‌های جنگ تحصیلی آشناشویم.

**در دوران دفاع مقدس چندین نفر از خانواده شما در جبهه‌ها حضور داشتند. حاج عباس و دیگر مردان خانواده در چه فضایی رشد کردند و بزرگ شدند؟**

مرحوم پدرمان خیلی زود یتیم شده بود. ایشان سال سخت ۱۳۱۹ از لارستان فارس به آبادان آمد و کارگر شرکت نفت شد. شش ماه در شرکت نفت کار کرد و بعد مادر و برادرش را به آبادان آورد. پدرم کمی بعد ازدواج کرد و ماحصل این ازدواج ۱۰ فرزند بود که یکی از بچه‌ها در کودکی فوت کرد. حاج عباس فرزند دوم خانواده‌مان بود. از همان کودکی پدرمان خیلی به تحصیل بچه‌ها اهمیت می‌داد. خودش در آن دوران شش کلاس سواد داشت و جزو معدود باسوادهای محله‌مان بود. بزرگ کردن ۹ بچه کار خیلی سختی بود و پدرمان برای تأمین معاش خانواده از صبح تا ۱۰ و ۱۱ شب سرکار بود. در طول هفته به ندرت پیش می‌آمد که یک روز شیفتی گریش نیاید و ساعت ۴ بعدازظهر در خانه باشد. اگر روزی هم در خانه بود در شهر برقکاری انجام می‌داد. با وجود این همه مشغله، یکی از مواردی که پدرمان خیلی به آن توجه داشت رفتن به مسجد و خواندن نماز جماعت بود. هر زمان که به مسجد می‌رفت یکی از بچه‌ها همراهش بود. تحصیل خواندن نماز و گرفتن روزه برای پدرمان خیلی اهمیت داشت و خودش هم عالم به این عمل بود. در خانه ما با وجود گرمای شدید هوا همه روزه می‌گرفتند. حاج عباس در خانواده پس از پدرمان به درس بقیه بچه‌ها رسیدگی می‌کرد. ایشان متولد ۱۳۳۰ بود. به‌رغم اینکه خودش درس می‌خواند و کار می‌کرد ولی باز توجه زیادی به درس‌های دیگر هم داشت. از همان زمان ما یک بزرگی در ایشان می‌دیدیم. عباس به نوعی دست راست پدرمان و در بیشتر کارها کنار پدرمان بود.

**حاج عباس در فضای مبارزات انقلابی کجا بودند و چه فعالیت‌هایی داشتند؟**

برادرم قبل از انقلاب در پتروشیمی خارك قبول شدو برای کار به آنجا رفت. از گرمای شدید و شرعی بودن هوا براینم می‌گفت. در جریان انقلاب یکی از عوامل خوابانیدن پتروشیمی خارك بود. بعد از پیروزی انقلاب هم جزو متولیانی بود که خارك را اداره می‌کردند. زمانی که جنگ به طور سراسری شروع شد، حاج عباس در آبادان بود و استراحت می‌کرد. با اولین گلوله درگیر جنگ شد. در محل ماندن تا به اوضاع سر و سامان بدهد. با مشغله برادرهای بزرگ‌تر در آن زمان من بزرگ خانه شده بودم. زمان جنگ من ۱۸ ساله بودم و در صدواسیمای آبادان کار می‌کردم. در همان روزها حاج عباس به من پیام داد که به آنها برای دفاع از محله‌مان ملحق شوم. به من گفت تو که با سپاه ارتباط داری برو سلاح بگیر تا همراه بچه‌های محل مشغول دفاع شویم. حاج عباس ۴۰، ۳۰ نفر از جوانان محل را سازماندهی کرده بود. خودش سربازی رفته بود و تجربه بیشتری داشت و فرمانده محل شده بود. در همان روزهای سخت متأهل بود و حقوقش را قطع کرده بودند. شرکت نفت هشت ماه به او حقوق نداد و می‌گفت غیبیت کرده و سر کار حاضر نشده است. باین وجود باز حاج عباس حاضر نشد منطقه جنگی را ترک کند. تا آخر جنگ و بعد از آن حاجی همواره بسیجی باقی ماند. فرمانده تیپ در سپاه شد ولی باز هم بسیجی بود.

#### جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

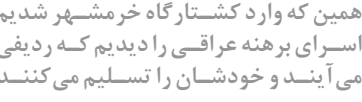
چندین بار سپاه خواست ایشان پاسدار شود ولی حاج عباس لباس سپاه را بوسید و گفت من نیروی شرکتی هستم و رایگان برای سپاه کار می‌کنم.

**در آن روزهای سخت چه کارهایی را انجام می‌دادند؟**

در دو ماه اول جنگ که بسیار دوران بحرانی و سختی بود، حاج عباس هسته‌ای در محله‌مان تشکیل داد و دنبال دفاع از شهر و کمک به مردم بود. آب،برق و غذا نبود و دشمن شهر را بمباران می‌کرد و زخمی و شهید می‌دادیم. هیچ سازمانی هم وجود نداشت. حاج عباس تمام اینها را در محله کوی کارگر مدیریت می‌کرد. چندنفر مسئول پشتیبانی و تغذیه نیروها و مردم کرد. بعدها از فرمانداری مجوز گرفتیم و اجازه دادند از مغازه‌ها خشکبار و مواد غذایی بیاریم. آن دو ماه اول جنگ مدیریت کردن افراد مردم خیلی سخت بود. حاج عباس حتی کسانی را که می‌خواستند از شهر بروند مدیریت می‌کرد تا کسی آسیب نبیند. ۴۰ روز قبل از شروع جنگ پدرمان فوت کرده بود و روزهای سختی داشتیم. مادرمان هم در حال جنگ خیلی نگران بچه‌هایش بود. پنج شش پسرش در جنگ حضور داشتند و مادرمان بسیار نگران بود. حاج عباس دمام عمویمان بود و پس از فوت پدرمان هم خانواده خودمان و هم خانواده عمویمان را مدیریت می‌کرد و مدیریت حاجی در آن دوام بسیار حساس، خیلی مهم بود.

**پس از دو ماهی که از شروع جنگ گذشت، فعالیت‌های حاج عباس چه سمت و سویی گرفت؟**

شش ماه که از جنگ گذشت و خرمشهر اشغال و آبادان محاصره شد، چندین بار در مناطق مختلف با عراق جنگیدیم و تجربیاتی کسب کردیم. پس از این حاج عباس به نیروهای ادوات آموزش می‌داد. یادم است شکست حصر آبادان که انجام شد تعدادی غنیمت گرفته شد و حاجی کنار رودخانه تانک پیدا و این تانک‌ها را جمع کرد. در پایان مهمات و سیم‌های تلفن را جمع می‌کرد و گروهی برای جمع کردن اینها گذاشته بود. به مرور دیدیم پس از شکست حصر آبادان حاج عباس یک گردان ادوات و تانک دارد که در عملیات‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در عملیات طریق القدس با تیپ ۲۵ کربلا و مرتضی قربانی رفت و آنجا مسئول آتش و تطبیق آتش تیپ شد. در جریان عملیات فتح‌المبین چون حاج احمد کاظمی در آبادان بود و حاجی را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست در آبادان تطبیق آتش راهاندازی کرده دنبال حاج عباس آمد و گفت من یک انبار پر از خمپاره دارم ولی خمپاره انداز ندارم. حاجی را با خودش برد و در دستش حاجی مسئول آتش تیپ ۸ نجف شد و در



**پس به مرور زمان با بسیاری از فرماندهان دفاع مقدس آشنا شدند؟**

در سال اول جنگ وقتی شهید حسن باقری و حاج رحیم صفوی به آبادان آمدند از پشتیبانی سپاه در شهر سوآل کردند که به آنها گفتند دو نفر به نام عباس سرخیلی و آقای معلم کارهای ادوات را انجام می‌دهند. این فرماندهان این دو نفر را پیدا کردند و دیدند حاج عباس یک گردان ادوات دارد و خیلی از این موضوع تعجب کردند. از همانجا دیگر کارگر مدیریت می‌کرد. چندنفر مسئول پشتیبانی و تغذیه نیروها و مردم کرد. بعدها از فرمانداری مجوز گرفتیم و اجازه دادند از مغازه‌ها خشکبار و مواد غذایی بیاریم. آن دو ماه اول جنگ مدیریت کردن افراد مردم خیلی سخت بود. حاج عباس حتی کسانی را که می‌خواستند از شهر بروند مدیریت می‌کرد تا کسی آسیب نبیند. ۴۰ روز قبل از شروع جنگ پدرمان فوت کرده بود و روزهای سختی داشتیم. مادرمان هم در حال جنگ خیلی نگران بچه‌هایش بود. پنج شش پسرش در جنگ حضور داشتند و مادرمان بسیار نگران بود. حاج عباس دمام عمویمان بود و پس از فوت پدرمان هم خانواده خودمان و هم خانواده عمویمان را مدیریت می‌کرد و مدیریت حاجی در آن دوام بسیار حساس، خیلی مهم بود.

**شهادت برادران محمود چقدر روی روحه و کارهای حاج عباس تأثیر گذاشت؟**

ما چهل پدرمان را که گرفتیم جنگ شروع شد. یتیمی و آوارگی و جنگ همه با هم هم‌زمان شد. حاج عباس هم می‌خواست خانواده را حفظ کند و هم می‌خواست در جنگ باشد و خیلی کار سختی در پیش داشت. برادر دیگرمان به نام محمود با اینکه متأهل و جزو شورای فرماندهی سپاه آبادان بود، خیلی جسور و شجاع بود و با آمادگی بدنی بالایی در جبهه حضور داشت. تا زمان اشغال خرمشهر همراه شهید



حاج عباس سرخیلی در کنار شهید حسین خرازی

بارها پدرت را دیدم که با موتور به خط می‌رفت و هر بار دل من هم با او می‌رفت. احساسات عجیبی داشت ولی صبر و تحملش طوری بود که کسی نمی‌دید خم به ابرویش بیاید. کسی خستگی را در چهره‌اش نمی‌دید و صلابتش همیشه حفظ می‌شد. این صلابتش بود که بچه‌ها را دور خودش جمع کرده بود. بارها تیپ ما منحل و دوباره تشکیل شد و هر بار حاج عباس به بچه‌ها روحیه می‌داد. تا پایان جنگ در جبهه‌ها ماند و پس از جنگ هم در اهواز پس از ادغام چند تیپ حاجی را با اینکه بسیجی بود فرمانده کردند و ایشان نیروها را سازماندهی کرد و یک تیپ زرهی تشکیل داد. چند سال که از پایان جنگ گذشت گفت من به سر کار خود در شرکت نفت برگردم.

**تا پایان جنگ در توپخانه حضور داشتند؟**

حاج عباس در سپاه معروف به راهاندازی اولین ادوات، توپخانه زرهی است. بعد از شکست حصر آبادان من و چند نفر دیگر را برای آموزش توپخانه فرستاد. چون با ادوات آشنا بودیم، آموزش‌های لازم را دیدیم و سریع کار را یاد گرفتیم. در بیت‌المقدس حاجی مسئول تطبیق آتش قرارگاه فتح بود. چند روز بیشتر از عملیات نگذشته بود، گفت چهار توپ غنیمتی را به آبادان فرستادم روز ببین می‌توانی توپ‌ها را راه بیندازی. توپ‌های ۱۲۲ بود که اولین بار آنجا دیدم. کار آوردیم و با همان دیدمبانی حاجی در خط با توپخانه شروع به شلیک کردیم. حین عملیات بیت‌المقدس حاجی توپ‌های ۱۲۲ غنیمتی راهاندازی کرد. در حالی که هنوز هیچ یگانی چنین چیزی را راهاندازی نکرده بود. عملیات بیت‌المقدس تمام شد و یک هفته نگذشته بود که دیدم حاجی چند توپ ۱۲۰ آورده است. گفت اینها غنیمتی عملیات است. دوباره با تعدادی نیروی این توپ‌ها را تحویل دادم و ۱۰ روز بعد توپخانه ۱۳۰ راه افتاد. برای عملیات رمضان حاج عباس یک گردان ادوات، دو اتبیل توپ و حدود ۱۰ تانک و نفربر داشت و تمام اینها را خودش راهاندازی کرده بود. حاج عباس در عملیات رمضان مسئول تطبیق آتش قرارگاه قدس شد. آنجا غیر از کارهایی که برای خودش بود با یگان‌های دیگر همکاری داشت و توپخانه ارتش را هم هدایت می‌کرد. حاج عباس جزو بی‌تظنر ترین و دلسوز ترین فرماندهان سپاه در دوران دفاع مقدس بود. بعد از عملیات والفجر یک به حاجی حکم دادند که تیپ زرهی راهاندازی کن. اولین کاری که کرد دنبال جایی برای تعمیر تانک‌های غنیمتی گشت. خودش همه کارها را انجام داد و یک خط بازسازی تانک در آن راهاندازی کرد. استعداد خاصی در مدیریت و پشتیبانی ادوات و زرهی داشت. از خط بیرون نمی‌آمد و شجاعت خاصی داشت. چندین بار جانبا ز شده بود ولی عقب نمی‌نشست و همواره در خط مقدم حضور داشت.

**پس کاملاً آمادگی شهادت را هم داشتند؟**

خیلی زیاد غصه این موضوع را می‌خورد که چرا مثل هم‌زمانش شهید شده است. حاجی دوستان زیادی را در زمان جنگ از دست داد و همیشه غصه می‌خورد که دوستانش رفته‌اند در میدان می‌مانده است. می‌گفت چرا این همه تلاش کردیم و در این راه به شهادت نرسیدیم. ما یک بار سال ۱۳۵۹ با فوت پدرمان یتیم شدیم و با رفتن حاج عباس دوباره طعم یتیمی را چشیدیم. ایشان بزرگ خانواده ما و بزرگ بچه بسیجی‌ها و بسیاری از رزمندگان بود و همه این احساس یتیمی را دارند.

حاج عاس سرخیلی جزو اولین نفراتی بود که همراه شهید کاظمی وارد خرمشهر شد. حاج عباس براریم تعریف می‌کرد زمانی که می‌خواستیم از کشتارگاه وارد خرمشهر شویم حاج احمد به من گفت تو خرمشهر را می‌شناسی بیا سوار شو با هم برویم. حاج عباس گفته بود من بسا مو تور جلسو می‌روم و شما پشتت سر من بیایید. تعریف می‌کرد همین که وارد کشتارگاه خرمشهر شدید امسرای برهنه عراقی را دیدیم که ر دیدیم کیه رد یقی می‌آیند و خودشان را تسلیم می‌کنند

در مناطقی مثل آبادان و سوسنگرد ساخته شدند. در بیت‌المقدس شهید باقری در قرارگاه فتح بود و حاج عباس را مسئول تطبیق آتش قرارگاه فتح کرد. کار تطبیق آتش این بود اگر توپخانه ادوات خمپاره‌ای وجود دارد و تانک به صورت توپخانه‌ای می‌خواهد شلیک کند مسئولیتش با حاج عباس باشد. حاجی یگان‌هایی را که زیر نظر قرارگاه فتح بودند هماهنگ کرد و تطبیق آتش قوی برای شهید باقری در عملیات بیت‌المقدس ایجاد کرد. حاجی جزو اولین نفراتی بود که همراه شهید کاظمی وارد خرمشهر شد. حاج عباس براریم تعریف می‌کرد زمانی که می‌خواستیم از کشتارگاه وارد خرمشهر شویم حاج احمد به من گفت تو خرمشهر را می‌شناسی بیا سوار شو با هم برویم. حاج عباس گفته بود من با موتور جلو می‌روم و شما پشت من بیایید. تعریف می‌کرد همین که وارد کشتارگاه خرمشهر شدید اسرای برهنه عراقی را دیدیم که ردیگی می‌آیند و خودشان را تسلیم می‌کنند.

**شهادت برادران محمود چقدر روی روحه و کارهای حاج عباس تأثیر گذاشت؟**
ما چهل پدرمان را که گرفتیم جنگ شروع شد. یتیمی و آوارگی و جنگ همه با هم هم‌زمان شد. حاج عباس هم می‌خواست خانواده را حفظ کند و هم می‌خواست در جنگ باشد و خیلی کار سختی در پیش داشت. برادر دیگرمان به نام محمود با اینکه متأهل و جزو شورای فرماندهی سپاه آبادان بود، خیلی جسور و شجاع بود و با آمادگی بدنی بالایی در جبهه حضور داشت. تا زمان اشغال خرمشهر همراه شهید

**شهادت برادران محمود چقدر روی روحه و کارهای حاج عباس تأثیر گذاشت؟**
ما چهل پدرمان را که گرفتیم جنگ شروع شد. یتیمی و آوارگی و جنگ همه با هم هم‌زمان شد. حاج عباس هم می‌خواست خانواده را حفظ کند و هم می‌خواست در جنگ باشد و خیلی کار سختی در پیش داشت. برادر دیگرمان به نام محمود با اینکه متأهل و جزو شورای فرماندهی سپاه آبادان بود، خیلی جسور و شجاع بود و با آمادگی بدنی بالایی در جبهه حضور داشت. تا زمان اشغال خرمشهر همراه شهید

**نگران نبود اتفاقی که برای محمود افتاد برای شماها که برادرهای کوچک‌ترش بودید هم بیفتند؟**

حاجی روحیه عجیبی داشت. عمویمان می‌گفت به عباس بگو تو می‌خواهی طایفه ما را نابود کنی. عباس نه تنها من و دیگر برادرانمان را به جبهه برده بود بلکه پسرعموا، پسرندایها و پسرخاله‌ها را با خودش به جبهه برده بود. خاطرمان است یک روز سردار عزیز جعفری اشاره کرد که عباس سرخیلی زمان جنگ هیئتی عمل می‌کرد و با طایفه‌اش یک تیپ تشکیل داده بود. طایفه حاج عباس در جنگ برای جهاد و شهادت حضور داشت. غیر از برادرم محمود که شهید شد، خود حاج عباس سابقه پنج بار مجروحیت داشت، برادر خامنش شهید شد، اسیر دادیم و بقیه برادران و پسرعموها جانبا شدند. قبل از درگذشت حاج عباس من کرونای شدیدی گرفتم و بسرم از من پرستاری می‌کرد. پسرم تعریف می‌کرد یک روز که شرایطم خیلی سخت و بحرانی بود حاج عباس زنگ زد و گفت در جنگ

#### جدول سودوکو

ارقام تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک‌سه در سه فقط یک‌بار

به کار روند.

### جدول کلمات متقاطع

۶۳۲۶ شماره جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

#### از بالا به پایین

۱- استاد بزرگ و دارای درجه فوق دکتری- دست‌های از موجودات زنده ۲- اهرم- فیلم کیمیایی- رشته کوه اروپایی ۳- ترشی انار- چه کسی- قفل چوبی- داعیی که عصر جمعه خوانده می‌شود ۴- کالا- الفت- خدای درویش- سخنی که در آن حالات دیگری است ۵- نیر و گاه شمالی- هفتم- بر طرف کننده سرفه و نرم کننده سینه و معده است ۶- کلمه شگفتی- ته بندی کتاب- سرزمین ۷- تبراندازی به سمت اهداف پروازی- بند اسارت- پدر حضرت ابراهیم ۸- محل پر تاب موشک- حسادت- طلای قالبی- خاطر و ذهن ۹- واحدی در زمان- درخت انگور- انباره ۱۰- داستان کوتاه- گدای سمج- رود آرام ۱۱- سرباز نیروی دریایی- یکای اندازه‌گیری گنجایش حمل بار برای کشتی- رستنی نهارتا ۱۲- از گروه‌های خونی- لخت- مروارید- دشمنی دیرپا ۱۳- کتاب رازی در علم پزشکی- تیغیویید- یز کوهی- ضربه سر در فوتبال ۱۴- سینه- کوسه- آسایش و راحتی ۱۵- بی بند و بار- متجدد

<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	
<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	<span> </span>	
۳		۵	۱	۸	۷											
۱			۷	۹												
۷			۸	۴	۳											
			۴		۱	۲										
			۶													
			۸	۷												
				۶	۵	۹										
			۹	۳	۲	۴										
				۲												

۷	۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۸	۳	۱	۲	۶	۵	۷	۴	۱	۳	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۵	۸	۵	۷	۹	۴	۱	۳	۸	۲	۶	۵	۷	۴	۱	۳	۸
۲	۶	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۵	۱	۲	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۳	۱	۲	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۵	۸	۵	۷	۹	۴	۱	۳	۸	۲	۶	۵	۷	۴	۱	۳	۸
۲	۶	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۵	۱	۲	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۳	۱	۲	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۵	۸	۵	۷	۹	۴	۱	۳	۸	۲	۶	۵	۷	۴	۱	۳	۸
۲	۶	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۵	۱	۲	۷	۴	۱	۳	۸	۲	۵	۸	۹	۱			